

حدیث دیگران

علی صلح جو

مقالهٔ جالب "استعمار و ترجمه" نوشتهٔ مختاری اردکانی را در مجلهٔ مترجم (س ۱۱، ش ۳۶) خواندم. نویسنده، با تکیه بر کتاب "ترجمه، بازنویسی و دخل و تصرف در شهرت ادبی"^۱، اثر آندره لفویر، نشان می‌دهد که غرب در جریان ترجمه از متون شرق فقط آثاری را برگزیده است که به مذاق غربی خوش بیاید. این ادعا تا اینجا هیچ اشکالی ندارد. چیزی که می‌خواهم به آن اشاره کنم لحن انتقادی مختاری است. این لحن سبب می‌شود که خواننده تصور کند این جریان غیرعادی است. منظورم گزینش متنی مناسب از میان متنهای گوناگونی است که هریک ممکن است به لحاظی برای ترجمه، در زمان و مکانی خاص، مناسب نباشند و در گزینش کنار گذاشته شوند.

اگر گزینش متن مناسب اشتباه است، ما نیز این اشتباه را مرتکب شده‌ایم. نه تنها ما، بلکه همهٔ ملت‌های جهان از همین راه رفته‌اند، یعنی صرفاً متنهایی را برای ترجمه انتخاب کرده‌اند که مناسبتها و تشابهاتی با فرهنگ زبان گیرنده داشته‌اند. کریستف بالائی در کتابش خیلی خوب این جریان را نشان داده است.^۲ نشان داده است که انتخابهای ما در ترجمه در دو قرن گذشته، در هر برهه تحت تأثیر چه عواملی صورت گرفته است. حتی همین موج اخیری که در یکی دو دههٔ گذشته در ترجمه از آثار نویسندگان امریکای لاتین به راه افتاده است، چنانچه بررسی شود، نتایج جالبی به دست خواهد داد و، مسلماً، روشن خواهد کرد که این موج بی‌علت نیست.

مختاری اردکانی، به نقل از لفویر، می‌نویسد فیتز جرالده، مترجم خیام، با خیام بازی کرده است. هر کار دلش خواسته با او کرده و هر دخل و تصرفی دلش خواسته در اثر او انجام داده و این کاری است که تنها غالب با مغلوب می‌کند. می‌گوید فیتز جرالده جرات انجام این کار را با هومر نداشته زیرا مرعوب هومر بوده است. این حرف درستی است. اما نکتهٔ اینجاست که ما نیز، در فرهنگ خودمان، با بسیاری از کتابهای ترجمه همین کار را کرده‌ایم. فیتز جرالده خیام را طوری دستکاری کرده که حاصل کار به مذاق غربی خوش بیاید. درست. اما می‌دانیم که ما نیز در ترجمهٔ نمایشنامه‌های مولیر حتی نام شخصیت‌های نمایشنامه را، در جهت پسند مردم آن روزگار، فارسی می‌کردیم.

1. Andre Lefevere. *Translation, Rewriting and the Manipulation of Literary Fame*. London. Routledge, 1992.

۲. کریستف بالائی، *پیدایش رمان فارسی*، ترجمهٔ مهوش قدیمی و نسرین خطاط، انتشارات معین (انجمن ایران‌شناسی فرانسه)، ۱۳۷۷.

به هر حال، این نکته‌ای بدیهی است که هر ملت در جریان انتخاب متن برای ترجمه، هم انتخابهایش حساب و کتاب داشته و هم دستکاریهایش در ترجمه. میرعبدینی می‌نویسد: "ادبیات، تألیف و ترجمه، در هریک از این دوره‌ها، با توجه به روان‌شناسی اجتماعی چیره بر زمانه و افق معنایی پیش‌روی روشنفکران، رنگ‌وبوی خاص خود را می‌یابد. نحوه نگاه هر نسل به واقعیت و ادبیات، متأثر از نحوه زیست آن نسل است. با تغییر نحوه زیست و نحوه نگاه، طرز تلقی نویسندگان از وظیفه ادبیات نیز تغییر می‌کند... زمانی ادبیات رمانتیک - احساساتی اروپا، زمانی رئالیسم سوسیالیستی شوروی و زمانی رمان نو فرانسه و رئالیسم جادویی امریکای لاتین، مورد پسند نویسندگان قرار گرفته است."^۱

این انتخابها دلیلی جز پسند اجتماعی نداشته است. مختاری از قول جکمون (۱۹۹۲) می‌نویسد، "دیدگاه غرب نسبت به فرهنگ و ادب شرق دو موضع عمده پیدا می‌کند: یکی برداشت رمانتیک که آن را exoticization اصطلاح کرده‌اند و دیگری پذیرش شرق تا آنجا که با معیارهای ایدئولوژیک، اخلاقی و زیباشناختی غرب بخواند و تطابق با این معیارها که آن را تطبیق (naturalization) نامیده‌اند." همه ملتها، از جمله خود ما، از این مسیر رفته‌ایم. ملتها، از روی کنجکاوی، به دنبال دانستن چیزهایی درباره ملتها و تمدنهای دیگر هستند که خود آنها را ندارند و می‌خواهند از جزئیات آنها باخبر شوند. این عجایب و غرایب البته باید در حدی عجیب و غریب باشند که بتوان آنها را درک کرد و دستکاری در آنها نیز در همین مرحله صورت می‌گیرد. این دستکاری در جهت رساندن مطلب به آستانه درک و پسند است. در واقع، کشش به سوی فرهنگ بیگانه در دو جهت انجام می‌شود: ۱) بخشی که با فرهنگ گیرنده تشابه دارد که خود موجب سنخیت و جذابیت است و بخشی که با فرهنگ دریافت‌کننده کاملاً بیگانه است و در اینجاست که صرف بیگانگی و طور دیگر بودن یا غریبگی (exotism) جذابیت پیدا می‌کند. دستکاری در این حوزه صورت می‌گیرد؛ درک غریبگی آستانه دارد.

ما، در این سوی دنیا، خداوندگار بزرگ دستکاری، ذبیح‌الله منصوری، را داریم که تعدیل‌هایش در ترجمه چنان با روان‌شناسی خواننده ایرانی هماهنگ بود که اثر ترجمه شده را در حد اثر تألیفی، آنهم از نوع بسیار خوبش، جذاب می‌کرد. کاری به نگاه روشنفکرانه به این پدیده نداریم. نگاه روشنفکرانه در زمینه ترجمه، به طور کلی، مرعوب متن است. برعکس، غرب به ترجمه آثار شرق عمدتاً به چشم فعالیت اقتباسی می‌نگرد و، در واقع، نه تنها متنی را که خود می‌خواهد برای ترجمه برمی‌گزیند بلکه در آن، آنگونه که خود می‌خواهد، دخل و تصرف می‌کند. به عبارت دیگر، غرب در دو مرحله گزینش می‌کند: گزینش از میان متنها و گزینش از درون یک متن. گزینش از درون یک متن چیزی نیست جز دستکاری در ترجمه. اما در این سوی دنیا، به خصوص در جو غالب دهه‌های اخیر، جرأت نکرده‌ایم یک "او" را از ترجمه حذف کنیم یا به آن بیفزاییم. ما جرأت نکرده‌ایم آنچه را لازم داشته‌ایم بگیریم. انگار کسی از قبل به ما گفته

۱. حسن میرعبدینی، "سیر تاریخی ترجمه داستان و تأثیر آن بر ادبیات ملی"، مجموعه مقالات نخستین همایش ترجمه ادبی در ایران، به اهتمام دکتر علی خزاعی فر، دانشگاه فردوسی مشهد، ۱۳۷۹.

است که حق انتخاب نداریم. مترجمان ما اکنون در چنین فضایی ترجمه می‌کنند و به همین دلیل ترسشان از منتقدانی است که به دنبال "او"های افتاده‌اند نه منتقدانی که بتوانند جایگاه این متن نوآمده را در میان متون موجود - اعم از تألیف و ترجمه - تعیین کنند و عیب و حسن آن را بسنجند، گیرم که چند نارسایی ترجمه نیز در آن وارد شده باشند.

به این ترتیب، شاید بهتر باشد که ما نیز در آینه غرب عیب خودمان را بباییم نه اینکه کار آنها را عیب بدانیم. البته، مقاله مختاری بسیار روشن‌کننده است. شاید عده زیادی ندانند که غرب و به‌طور کلی، جهان اول، در جریان ترجمه این قدر بی‌وفا بوده‌اند. اما این اتفاقی است که در همه عالم رخ داده است. شاید حسن این مقاله این باشد که اگر تاکنون قصوری داشته‌ایم یا رویکردهای اشتباه بوده است، به اصلاح ببندیشیم. غرب به ادبیات ما به چشم سرچشمه‌ای نگریسته که می‌توان از آن نوشید. غرب این نوشیدنی را، هرگاه که با ذائقه‌اش جور نبوده، با طعمهای مورد نظر خودش، آمیخته است. برعکس، ما به متون غربی همچون آیه‌های آسمانی نگریسته‌ایم که کوچکترین دخل و تصرف در آن سبب زلزله‌های ویرانگر خواهد شد. خوددباخته و مرعوب، هرآنچه را که او عرضه کرده ما دریافت کرده‌ایم.

مترجمان بزنبرو و سهل‌انگار شاد نباشند! این نوشته به هیچ‌وجه کار آنها را تئوریزه نمی‌کند. حساب کار مترجمان خوب و بد از هم جداست و همواره نیز چنین خواهد بود. بحث بر سر ترجمه آزاد است. ما مترجمی که بتواند آزاد ترجمه کند بسیار کم داریم. آزاد کارهای ما غالباً از نوع بزنبرو هستند. اینان فقط جاهایی را در ترجمه حذف می‌کنند که قادر به ترجمه آن نیستند. این جرح و تعدیل با جرح و تعدیلی که غرب در ترجمه متون شرق کرده است تفاوت اساسی دارد. در واقع، هم دستکاری‌هایمان ایراد داشته و هم وفاداریمان: اولی از جهل و دومی از رعب ریشه گرفته است. جافتادگیهای مترجم خوب با جافتادگیهای مترجم بد تفاوت اساسی دارند. کسی که در ترجمه هیچ عنصری را جا نیندازد، الزاماً، مترجم خوبی نیست و مترجمی که در ترجمه‌هایش عناصری جا می‌افتند، الزاماً، مترجم بدی نیست. شاید از روی همین جافتادگیها بتوان مترجم خوب و بد را از یکدیگر باز شناخت. مترجم خوب، از آنجایی که روح اثر را می‌شناسد، جافتادگیها و سهوالقلم‌هایش نه عناصری اساسی است که نقصانی اساسی ایجاد کند و نه چنان حیاتی است که موجب تحریف مطلب شود. اما، برعکس، حذف‌های مترجم بد، آگاهانه یا ناآگاهانه، حاصل کار را ناقص و غیراصیل و ناخالص می‌کند. علاوه بر این، میزان بدفهمی‌های این دو گروه هرگز با هم یکسان نیست و مرز این دو گروه هرگز از میان نخواهد رفت.

مختاری می‌نویسد خوش‌رقص‌های برخی از نویسندگان جهان سوم نیز در این جریان بی‌تأثیر نبوده است. برخی از این نویسندگان، برای اینکه در چشم غرب جلوه کنند، در آثار خود گوشه چشمی به مخاطب غربی داشته‌اند و یا اینکه اساساً زبان غربی - فرانسه یا انگلیسی - را برای اثر خود برگزیده‌اند. مختاری به نقل از سامیه مهرز ادامه می‌دهد که فرانسه در سال ۱۹۸۷ به طاهرین جلون، شاعر و رمان‌نویس مراکشی، جایزه گنکور، معتبرترین جایزه ادبی فرانسه، می‌دهد. این جایزه به‌خاطر نوشتن

رمان *La Nuit Sacree* (شب قدر) به او اعطا می‌شود. در بخش قبلی این رمان، احمد زهرا دختر یک خانواده سنتی اسلامی است که با معیارهای پسرانه تربیت می‌شود تا بتواند وارث "مذکر"ی برای خانواده باشد. در رمان *شب قدر*، زهرا، پس از فوت پدر مستبد و سنتی، از قید آزاد می‌شود و هویت و جنسیت خویش را باز می‌یابد و نام احمد را از روی اسمش برمی‌دارد و زهرا می‌شود. کتاب اول، خشونت و دیکتاتوری پدر و کتاب دوم خشونت شوهر به زن را نشان می‌دهد. مختاری، در مقاله خود، تاگور و، تا حدی، نجیب محفوظ را نیز از این زمره می‌داند. خیلی دور نرویم، برخی از فیلم‌سازان مانیز این روزها از همین راه می‌روند.

حرف مختاری کاملاً درست است. غرب تنها به آن گروه از نویسندگان و هنرمندان شرق بها می‌دهد که در جهت خواستهایش حرف بزنند. بهترین نوع برنده شدن غرب در این جریان آن است که خود شرقی خود را نفی کند. اما چه می‌توان کرد. پدیده‌های ناهمزمان، پدیده‌های متعلق به دورانهای دیروزی را انسان امروزی نمی‌تواند تحمل کند و در نتیجه آن رازد می‌کند. اما در این عرصه نیز شرق تنها نیست. در خود غرب هم نهضت هیپی‌ها و درویشی‌گری غربی از همین نسخ بود و هست. اقبالی که در سالهای اخیر از کتابهای مولانا در غرب می‌شود بی‌سابقه است. به نظر می‌آید آنجا نیز در تلاطم است.

شاید تفاوت موجود در ترجمه‌های ما و ترجمه‌های آنها ناشی از این باشد که آنها استعمارکننده بودند و ما استعمارشونده. اگر این جریان برعکس بود ما نیز با ترجمه‌های آنها چنین می‌کردیم. صرف نظر از درستی یا نادرستی این حدس، استعمار نیز، سراسر، پلیدی نبوده و همچون هر پدیده دیگر می‌توان از آن درسهای مثبت گرفت. کاری به این نداریم که علت این انتخابهای حساب شده از متون شرق و دستکاریهای جهت‌دار در ترجمه آنها ناشی از قدرت استعمار بوده یا عاملی دیگر. می‌توان پرسید آیا این کار درست است یا نه. اتفاقی که در عمل افتاده، در مثل، شبیه این است که غربی بدون اینکه کفش خود را از پای در آورد وارد منزل ما شده اما ما، از روی ترس یا احترام، از دور پابرهنه شده‌ایم. حرف مختاری درست است که می‌گوید عده‌ای از نویسندگان شرق سبب شده‌اند که غرب در این کار تشویق شود. اما نباید فراموش شود که تیلار، بر تسمیری که نویسندگان مارکسیست از چهره غرب به شرق دادند - و خود ما در دوره‌هایی از تاریخ خود آنها را در نهایت ظرفیت زمان و مکان ترجمه، منتشر و مطالعه کرده‌ایم - در خود غرب نیز صداهای فراوانی علیه غرب برخاسته که اتفاقاً در دوره‌هایی که گرایشهای ضدغربی در کشور ما بالا بوده با تلاش زیاد آنها را ترجمه و در حدی گسترده منتشر کرده‌ایم و خوانندگان بسیاری نیز آنها را خوانده‌اند.

استعمار از میان آثار ما انتخاب کرد و آنها را ترجمه کرد و در ترجمه آنها نیز دخل و تصرف کرد. اما معلوم نیست که استعمار به ما گفت عین این کار را با آثار آنها نکنیم یا اینکه خودمان بچه‌های خوبی بودیم و این کار را نکردیم و یا اینکه ما هم همین کار را کرده‌ایم اما صورت‌برداری نکرده‌ایم. حرف آخر اینکه، بد نیست ما هم این توانایی را در خود داشته باشیم.